

دیدگاه های بین فرهنگی در تجربه های نزدیک به مرگ

نویسنده:

گری گراث-مارنت

ترجمه:

سمیه نبیان

علی نقی قاسمیان نژاد

تاکنون پژوهش‌ها بر روی تجربیات نزدیک به مرگ به وضوح مباحث مربوط به پدیدارشناسی، شیوع و آثاری که این تجربیات بر روی افراد تجربه‌کننده می‌گذارند را اثبات کرده است. چیزی که زیاد واضح نیست چرایی و دلیل رخداد این پدیده است. در واقع بخش اعظم مباحثات و مجادله‌ها حول تبیین این پدیده بوده و می‌باشد. یکی از این موضوعات مهم این است که تا چه حدی می‌توان این تجربیات را بر اساس تفاوت‌های فرهنگی تبیین کرد.

تحقیقات اولیه نشان می‌دهند که تجربیات نزدیک به مرگ از نظر عوامل جمعیت‌شناختی نظیر فرهنگ، یکسان و نامتفاوت هستند. از این فرضیه با عنوان "فرضیه‌ی ثابت [تغییر ناپذیری]" نام برده می‌شود. این فرضیه توسط یافته‌هایی که نشان‌میداد تجربیات ملحدان، درست مانند تجربیات افراد معتقد و مذهبی است تقویت شد. عوامل دیگری نیز که مشخص شد این تجربه‌ها را تحت تاثیر قرار نمی‌دهند عبارتند از: سن، جنسیت، نژاد، محل سکونت، تحصیلات، میزان اعتقادات مذهبی، دانش قبلی از تجربیات نزدیک به مرگ، شخصیت و مدت زمان بین وقوع و گزارش آن.

در تضاد با این فرضیه و یافته‌ها "فرضیه وابسته به فرهنگ" وجود دارد که ادعا می‌کند فرهنگ عاملی اساسی در روی دادن و تنوع تجربیات نزدیک به مرگ است. افرادی که از چنین مواضعی طرفداری میکنند [به این مطلب] اشاره دارند که افراد از فرهنگ‌های کاملاً متفاوت به طور حتم تفاوت‌هایی عمده در تجربه‌ی شان را گزارش میکنند. بعلاوه کودکان امریکایی که به میزان بسیار پایینی تحت تاثیر فرهنگ بوده‌اند تجربیات متفاوتی نسبت به بزرگسالان امریکایی گزارش کرده‌اند.

تجربیات نزدیک به مرگ در فرهنگ‌های گوناگون

تحقیقات بر روی فرهنگ‌های بسیار متفاوت، واضح‌ترین اختلافات را در تنوع تجربیات گزارش شده به ما نشان می‌دهد. گسترده‌ترین تحقیقات بر روی تجربیاتی از هندوستان صورت گرفته است. اوسیس و هارالدسون یک بررسی ابتدایی در مقیاس وسیع بر روی مشاهدات در حال احتضار افراد در حال مرگ که توسط متخصصین بهداشت حاضر در لحظات مرگ آنان مشاهده شده بود انجام دادند. این بررسی طوری طراحی شده بود که به طور ویژه مشاهدات لحظه احتضار امریکاییان را با هندی‌ها مقایسه کند. آنان به این نتیجه رسیدند تفاوت‌های عمده عبارتند از اینکه هندی‌ها در تجربه خویش مشاهدات مذهبی داشتند؛ و به طور کلی تمایل به اطاعت کردن از حضورهای معنوی که آنها را به مرگ میخواندند و یا از آن باز می‌داشتند نداشتند. به عکس امریکایی‌ها اغلب مشاهداتی از اقوام درگذشته‌ی خود داشتند و معمولاً با رضایتمندی از این اقوام توسط آن‌ها به سمت مکانی که به اعتقاد آنها مکان پس از مرگ بود هدایت می‌شدند.

پارسیکا و استیونسون، ۱۶ مورد هندی را که تجربیات آنها گزارش شده بود مورد بررسی قرار دادند. مورد زیر از یک مرد چهل ساله به نام (Chhajju Bania) است که به علت تب بیهوش شد و تصور میرفت که مرده است:

چهار قاصد سیاه آمدند و مرا بردند. من پرسیدم که مرا به کجا میبرید؟ آنها مرا نزد خداوند بردند و نزدیک او نشانند. جسم من کوچک تر شده بود. پیرزنی در آنجا نشسته بود و خودکاری در دست داشت؛ انبوهی کتاب جلوی کاتبان قرار داشت. من فرا خوانده شدم... یکی از کاتبان گفت ما Chhajju Bania (بازرگان) را نمیخواهیم ما به دنبال Chhajjuu Kamhar (سفالگر) فرستاده بودیم او را برگردانید و دیگری را بیاورید. او (Chhajju Bania) باید به زندگیش ادامه دهد. من از کاتبان خواستم کاری به من بدهند که انجام دهم اما مرا برنگردانند. Yamri (خدای مرگ) آنجا به روی کرسی نشسته بود، ریشی سفید و لباس های زرد داشت. او از من سوال کرد: تو چه میخواهی؟ من به او گفتم که میخواهم اینجا بمانم. او از من خواست که دستم را دراز کنم. من به خاطر ندارم که آیا او چیزی به من داد یا خیر؟ سپس من به پایین هل داده شدم و به زندگی برگشتم. (ص ۱۶۷)

تجربه ی فوق ویژگی هایی دارد که به طور خاص مخصوص هندی هاست و معمولا در میان آمریکایی ها دیده نمی شود. به طور ویژه هندی های تجربه کننده ، اغلب اذعان می دارند که اشتباهی رخ داده و شخص دیگری انتخاب شده و تجربه کننده دوباره به زندگی باز می گردد. همچنین وجود/ حضوری که به جهت همراهی شخص در حال مرگ فرستاده شده معمولا یک Yamdoot است که فرستاده ای از طرف Yama خدای مرگ در افسانه های کهن هندوست. به طور بارز تجربه کننده های هندی فاقد چشم انداز مرور زندگی، و نیز تجربه ی خروج از بدن هستند که طی آن تجربه کننده، بدن خویش را مشاهده می کند (توهمات اتوسکوپ)؛ همچنین عوامل متعالی شامل آنها نمی شود. برخلاف آنان ، تجربه مرور زندگی، تجربه خروج از بدن و عوامل متعالی به تناوب در تجربه های غربیان دیده میشود.

تحقیق هندی فوق نشان می دهد که تجربه ی آنها در مقایسه با تجربه ی آمریکاییها کاملا متفاوت است. برخی از این تفاوت ها را میتوان محتاطانه و با در نظر گرفتن برخی خصیصه های فرهنگی شرح داد. واضح است که حضور Yamdoot در تجربه ها به دلیل اعتقادات فرهنگی است که شامل مرگ نیز میشود. عدم تمایل به بازگشت به سطح حیات شاید به این دلیل است که مرگ در میان هندوها (و به طور کلی مردم جنوب شرقی آسیا) اغلب به عنوان رهایی از سطح ناقص زندگی و رفتن به سطوح آزادتر و متحدتر پس از مرگ تلقی میشود.

به طور عمده تجربه ها های هندی فاقد مرور زندگی پانارومیک، تجربه های خروج از بدن و مولفه های متعالی است. این ممکن است به طور کلی به دلیل شرایط زیست سخت تر در هندوستان باشد. عدم حضور خصیصه های متعالی در تجربه های هندی ممکن است به دلیل تجربه های متعالی و تحریف شده ای باشد که در حال حاضر یکی از مشخصه های فرهنگی آنهاست. از آنجایی که آیین های تحریف شده و متعالی در نظام های اعتقادی و نیایش های معنوی وجود دارند نمیتوان رخداد آنها را پس از مرگ نادیده گرفت. توضیح عدم وجود مرور زندگی و خروج از بدن در تجربیات نزدیک به مرگ هندی مشکلتر است.

کانتس، سه تجربه ی نزدیک به مرگ ملانزی ها را در "کالای" واقع در غرب "نیو بریتین" گزارش کرده است. او بیشتر محتویات را بر اساس تاثیر فرهنگی آنان تفسیر می کند. به عنوان مثال به این دلیل که بیشتر توصیفات از مرگ، در میان مردمان کالای شامل جادوگری و افسون گری است تجربه های گزارش شده توسط سوژه ها در ملانزی معمولا به همراه تصاویری از ساحرها می باشد که معمولا به دلیل مرگ دیگران تویخ می شوند. تصاویر اضافی فرهنگی شامل صحنه های روستایی، قدم زدن در مسیرها، رفتن به کوههای مشهور در منطقه (مثل کوه Kavili و یا Andewa) و نیز درمان های شفابخش مثل گزاردن زنجبیل بر روی زخم می باشد.

گزارش زیر نمونه ای از تجربیات این افراد است:

فکر می کنم به مدت پنج دقیقه مردم. گروهی aulu (ارواح نیاکان) را دیدم که راهی را به من نشان می دادند. من به آن راه رفتم و مردی با موی بلند را دیدم که پوست و لباسی سپید داشت. او نورانی بود درست مثل اینکه نورافکن هایی بر روی او متمرکز بودند؛ گرچه اطراف خودش را روشن نمی کرد ولی اینگونه به نظر می رسید که نور مستقیما به سمت من می آید. او دستان بزرگی داشت و کف دستان را به سمت من نگه داشته بود و مسیر من را سد کرده بود. انگشت وسط خود را به منظور ایستاندن من تکان داد و به من خیره شد. سپس به من اشاره کرد که بازگردم. پس از آن Alois (همشهری ای که قبلا مرده بود) پای مرا برید و بر روی آن زنجبیل گذاشت؛ درست مانند این بود که با چشمان باز خواب بینم. گروهی را دیدم که مشغول رقص و آوازخوانی بودند و با مردی ملاقات کردم به نام Ksiriu. او به من گفت: " فکر می کنی چه کسی این کار را با تو کرد؟ تو از کوه Kavilvil بالا رفتی و زانوی تو سالم بود و تو باید بمیری." بعد دیگران وی را به خاطر مسموم کردن من مورد سرزنش قرار دادند؛ و نیز آهنگی را خواندند که در آن عبارات "Kasiru" و "زانو سالم است" وجود داشت. وقتی که به زندگی برگشتم آهنگ را به خاطر داشتم و آن را به دیگران آموختم. (ص ۱۱۸-۱۱۹)

تجربه های آمریکایی ها معمولاً شامل مفاهیم سنتی مانند "عقاب جنگ"، گوزن، گوزن قطبی، تیر و کمان، مار سمی می باشد.

اگر چه با هر تعمیمی که بر اساس گروه نمونه کوچکی صورت می گیرد باید محتاطانه رفتار کرد، اما ظاهراً شباهت ها و تفاوت های زیادی میان این سه تجربه ی ملانزی ها به نقل از کانتس و تجربه های آمریکایی وجود دارد. شباهت ها شامل مشاهدات (مثل اقوام در گذشته، هموطنان، شخصیت های مذهبی و اسطوره ای) و نیز عدم تمایل در بازگشت به سطح زندگی است. با این وجود تفاوت های عمده ای نیز دیده می شود. تجربه ی خروج از بدن واضحی که در آن فرد، بدن خود را می بیند و یا در فضا معلق می ماند گزارش نشده است. همچنین گزارشی حاکی از احساس شادمانی، عشق، آرامش، وجد و یا احساس قوی دیگری گزارش نشده است. گر چه تا حدی مورد قضاوت قرار می گیرند اما مرحله مرور زندگی و عبور از تونل دیده نشده است. در عوض آن تجربه کنندگان سفر خود را با پای پیاده و در جاده و مسیری به سمت پایین می پیمودند و در بدن های عادی خود قرار داشتند.

تعداد قابل توجهی از داستان های آمریکایی های بومی اشاره به نوعی افسون و شیفتگی در تجربه ی نزدیک به مرگ دارد. شورر، دو مورد گزارش کرده است که دهان به دهان نقل شده اند و ممکن است که تجربه ی نزدیک به مرگ باشند. در آنها مشخصه هایی وجود دارد که با تجربه های آمریکایی های سفید پوست معاصر شباهت دارند؛ و البته تفاوت هایی نیز وجود دارد. تجربه ی اول شامل تجربه ی خروج از بدن یا ویژگی اتوسکوپیست است و تجربه ی دوم دارای جنبه های متعالی است. دومین تجربه به شرح زیر است:

رئیس دهکده ای که مرد و دوباره به زندگی بازگشت سفر خویش را به بهشت اینگونه بازگو کرد:
"بیشه های زیبا و حیوانات گوناگون در شهر مردگان که در مهی نقره ای پوشیده شده بود وجود داشت. او به قبر خود بازگشت تا اسلحه خویش را بردارد؛ در مسیر با افرادی مواجه شد که وسایل خاکسپاری را حمل می کردند. هنگامی که به قبر رسید از روی آتشی پرید که مسیر او را سد کرده بود؛ در این حرکت او زنده شد. او سخنرانی خود را با صحبت در مورد محدود کردن اشیاء دفنی به چیزهایی که مورد درخواست متوفاست پایان داد. (ص. ۱۱۲)

این مورد و موارد دیگری که شورر شرح می دهد شامل اشیاء خاص بومی های آمریکایی مانند عقاب جنگ، گوزن، گوزن قطبی، تیر و کمان و مارهای سمی می باشد. با این وجود ویژگی های ماوراء طبیعی و خروج از بدن که در تجربه های آمریکایی های سفید پوست وجود دارد توسط اهالی بومی آمریکا نیز گزارش شده است. ویژگی های قابل توجه مانند مرور زندگی، مسیر تونل مانند و نیز تجربه های فرازمینی در این تجربه ها دیده نمی شوند.

مطالعاتی از فرهنگ های کهن

یکی از روش های مطالعه ی تجربه هایی که به لحاظ فرهنگی متفاوت می باشند تعمق در تجربه های گزارش شده در ادوار تاریخی گذشته می باشد. چنین داستان هایی به یقین در فرهنگ های کاملاً متفاوت به چشم میخورند چراکه با گذشت زمان طولانی، تغییرات فرهنگی وسیعی رخ داده اند. زالسکی، رویاها، اوهام و تجربیات درونی که توسط افرادی در دوره های اروپای قرون وسطایی گزارش شده اند را شرح می دهد؛ بسیاری از این گزارش ها تجربیات نزدیک به مرگ می باشند و یا به احتمالی تجربیات نزدیک به مرگ فرض می شوند. این تجربیات شامل مرور زندگی و عبور از تونل می باشند. با این وجود چیزی که به وضوح غایب است وجود نورهای سفید، حفره ها (تونل ها) و یا ملاقات با اقوام در گذشته می باشد. دانستن این که چه وقت (و چرا) ویژگی های اخیر در تجربیات غربی ها شروع شد جالب است. با این حال تعمیم این گزارش ها باید با تردید صورت بگیرد زیرا این نمونه ها ممکن است با سوگیری انتخاب شده باشند و نیز زمان بین رخداد و ثبت گزارش آن طولانی بوده باشد.

یکی از سنت های قدیمی درباره ی مرگ و نیز تجربه نزدیک مرگ "کتاب مردگان تبتی" است. باور بر این است که این کتاب، ابتدا در قرن هشتم شکل گرفت و از شرح افراد در حال مرگ و نیز تجربیات مراتض های در خلسه نشات گرفته باشد.

این کتاب جهت خوانده شدن برای فرد در حال مرگ و نیز به عنوان راهنما و چگونگی برخورد صحیح با اوهام و تجربیات پیچیده ی فرد در حال مرگ تالیف شده است. این کتاب توضیح و تفسیر مفصلی از تجربیات هوشیاری [در لحظات] بین مرگ و تولد مجدد [rebirth] می باشد؛ گفته می شود برای اغلب مردم این تجربه در دوره ای حداکثر ۴۹ روزه رخ می دهد.

توصیف فرایند مرگ در مراحل اولیه جالبترین بخش مطالعه تجربه نزدیک به مرگ است زیرا در این دوره است که می توان فرض کرد که "کتاب مردگان تبتی" به چیزی اشاره می کند که محققان غربی از آن به عنوان تجربه نزدیک به مرگ یاد می کنند. اولین چیزی که توضیح داده می شود صدای بسیار شدید خروش و شکسته شدن است که گاهی اوقات همراه با تلالو نور و دوره های تاریکی است. این رخدادها به عنوان اثرات جانبی فیزیکی جسم به هنگام جدا شدن هوشیاری از جسم توضیح داده می شوند. در مرحله بعد روح از بدن جدا می شود. روح یا کالبد هوشمند می تواند جسم فیزیکی خویش را مشاهده کند و به طور آزاد مسافت های طولانی را ببیماید. این تجربه یک بیهوشی را به همراه دارد که در آن هوشیاری به سرعت از بین می رود و مرحله ی بعد از آن همان چیزی است که در کتاب از آن با عنوان "clear light of void" (نور روشن تونل) یاد می شود. شخص در حال مرگ با دیدن نور روشن دلگرم می شود و در این مقطع است که در بهترین موقعیت جهت دستیابی به روشن بینی قرار می گیرد. تجربیات دیگری نیز وجود دارد که طی زمانی طولانی

جمع آوری شده اند و شامل مرور زندگی، قضاوت شدن، مواجهه با موجودات و پیروی از دیگران می باشد. این تجربیات را می توان به عنوان توصیفات پس از مرگ در نظر گرفت تا تجربه نزدیک مرگ.

درست مانند توصیفات پیشین بین فرهنگی تجربیات نزدیک به مرگ، در اینجا نیز شباهت ها و تفاوت هایی وجود دارد. بیشترین شباهت هایی که هم در کتاب مردگان تبتی و هم در توصیفات غربیان امروزی مکررا گزارش شده است شامل تجربه خروج از بدن است که در آن افراد می توانند بدن فیزیکی خود را مشاهده کرده و به سرعت در فضا جابجا شوند؛ و میان تجربه کننده های غربی گزارش دیدن نور سفید کمترین ویژگی ذکر شده است. "کار" متوجه شد که یکی از تفاوت های عمده این است که در میان غربیان درس عبرتی در تجربه ی نزدیک به مرگ نهفته است که به دلیل احساس قوی عشق و سعادت ایجاد می شود. بر خلاف آن کتاب به این نکته اشاره دارد که عبرت تجربه نزدیک به مرگ از دانش سرچشمه گرفته است. اغلب این تفاوت ها (یعنی عشق و سعادت در برابر دانش) محدود به رابطه متضاد [نور سفید] و توصیفات نور سفید می شود. تفاوت دیگری که کار به آن اشاره کرد این است که غربی ها اغلب توسط اقوام در گذشته ی خود و یا ارواح هدایت می شوند در حالی که توصیفات کتاب نشان می دهد که شخص در موقعیت bardo تنها رها شده و مورد آزمایش قرار می گیرد.

در میان غربیان مرور زندگی بخشی از تجربه نزدیک به مرگ است؛ در حالی که در کتاب مردگان تبتی مرور زندگی بعدها و در مرحله پس از مرگ رخ می دهد.

تفاوت آخر این است که معمولا غربیان مرور زندگی یاری بخش و حمایت کننده ای دارند و در مقابل، مرور زندگی توضیح داده شده در کتاب، وحشتناک بوده و با قضاوت همراه است. با این وجود این مقایسه سخت تر خواهد بود زیرا در میان غربیان مرور زندگی گذشته مستقیما بخشی از تجربه ی نزدیک به مرگ است در حالی که بر طبق کتاب مرور زندگی خیلی بعدتر و در فاز پس از مرگ رخ می دهد.

تجربیات کودکان

یکی از ابزارهای ارزیابی تاثیر فرهنگی، بررسی تجربه های کودکان است زیرا این طور تصور می شود که آنها کمتر از بزرگسالان تحت تاثیر فرهنگ بوده اند. اروین ۱۵ مورد تجربه ی گزارش شده توسط کودکان آمریکایی را ثبت کرده است. نتیجه این است که تجربه های کودکان آمریکایی بسیار شبیه به تجربیات بزرگسالان است با این تفاوت که آنان بخش مرور زندگی را نداشته اند. با این وجود با این نتایج باید محتاطانه برخورد کرد زیرا این تجربیات طیف وسیع سنی را در بر می گرفت و نیز گزارشات واقعی تا دوران جوانی و بزرگسالی ثبت نشده بودند (یعنی مدت زمانی طولانی پس از تجربه)، و همچنین در مورد پیشینه ی مذهبی و فرهنگی فرد اطلاعات کم و ناکافی وجود داشت و یا اصلا اطلاعاتی وجود نداشت. اروین پیشنهاد می کند که

تحقیقات آتی باید در محدوده ی فاکتورهای فرهنگی باشد و این هدف می تواند با استفاده از گزارشات متاخر تجربه های کودکان حدود سه ساله که هیچ گونه آموزش معنوی ندیده اند و در معرض هم بازی هایی با سابقه ی مذهبی قرار نداشته اند و یا افرادی که والدینی بی اعتقاد و منکر دارند صورت پذیرد

جمع بندی نهایی

با وجود این واقعیت که تحقیقات ابتدایی جمع آوری شده است میزان و چگونگی تاثیرات فرهنگ بر روی تجربیات نزدیک به مرگ هنوز به وضوح معین نشده است. بخشی از این موضوع مربوط به تعداد ناکافی موارد مورد بررسی و نیز مشکلات علمی مربوط به پژوهش های گزارش شده می باشد. مسائل مربوط به پژوهش های گزارش شده شامل این موارد است: حجم نمونه کوچک، عدم وجود ابزارهای خارجی برای جمع آوری داده ها، و نیز عدم بحث در مورد دلیل تفاوت تجربه ی نزدیک به مرگ در فرهنگ های مختلف.

جنبه هایی از تجربیات نزدیک مرگ به وضوح تحت تاثیر فرهنگ هستند و بخش هایی از آنها به نظر جهان شمول اند.

نتایج تجربی زیر را می توان با توجه به مشکلاتی که در مورد تحقیقات گزارش شده ذکر شد اخذ کرد. واضح است که جنبه هایی از تجربیات نزدیک به مرگ تحت تاثیر فرهنگ قرار دارند، در عین حال بخش هایی هستند که جهان شمولند. مهمترین خصیصه های جهانی شامل ویژگی هایی مانند وضعیت های تغییر یافته ی هوشیاری و اوهام است که به نظر می رسد که در تمام فرهنگ های که تا کنون مورد مطالعه قرار گرفته اند رخ می دهند. با این حال ویژگی های خاص این تجربه با توجه به موقعیت فرهنگی به طور چشمگیری متنوع است. اولین نکته این است که ظاهراً محتوی تجربه ها تنوعاتی را نشان می دهد. به عنوان مثال در برخی فرهنگ ها ممکن است شخصیت های مذهبی خاص دیده شوند و بر خلاف آنها دیگران ممکن است اقوام در گذشته ی خود را ببینند. دوم این که الگوی این تجربه متنوع است به طوری که افرادی از فرهنگ های ممکن است تجربه ی خروج از بدن، رفتن به سمت تونل و مرور زندگی را داشته باشند و بر خلاف آنان تجربه دیگران شامل این ها نباشد. و آخر این که مفهوم و برداشت تجربه ی نزدیک به مرگ در بین فرهنگ ها متفاوت است. حوزه هایی که هنوز مورد مطالعه قرار نگرفته اند شامل این موارد می باشند: آیا تعداد افراد تجربه کننده در میان فرهنگ ها متغیر است؛ و نیز آیا تاثیرات جانبی در افراد با پیشینه های فرهنگی متفاوت متغیر است یا خیر.

تجربیات نزدیک مرگ باید مانند رویاها از زوایای متفاوتی که فرهنگ تنها یکی از آنهاست درک شود. فرهنگ شامل قومیت فرد، میزان وابستگی آن با فرهنگ های فرعی در یک منطقه خاص، جهت گیری مذهبی، شغل، و تفاوت میان خرده فرهنگ های کودکان و بزرگسالان است. تاثیرات بیشتر شامل مفهوم شخصی و

منحصر به فرد اشخاص از مرگ و مردن و تاریخچه ی زندگی شخصی آنان می باشد .. همچنین ممکن است تصاویر جهان شمول و کهن الگویی در کنار فاکتورهای بیولوژیکی مثل سیستم عصبی لوب تمپورال راست وجود داشته باشند. آنچه محتاطانه از تحقیقات بر روی فرهنگ به دست می آید این است که ظاهراً فرهنگ نقش مهمی ایفا می کند. با این وجود این مقوله باید در چهارچوب روابط متقابل با عوامل دیگری که آنها نیز این پدیده را تحت تاثیر قرار میدهند درک گردد.